

جان استوارت میل

# رساله درباره آزادی

با اضافات و تجدیدنظر

ترجمه

جواد شیخ الاسلامی



تهران ۱۳۷۵

## فهرست مندرجات

۹	مقدمه بر چاپ دوم
۲۳	اهداء کتاب از طرف جان استوارت میل به همسر فقیدش
۲۵	فصل اول - دیباچه کلام
۵۶	فصل دوم - آزادی افکار و مباحثات
۱۴۶	فصل سوم - شخصیت فردی یکی از عوامل خوشبختی است
۱۹۱	فصل چهارم - حدود قدرت جامعه نسبت به فرد
۲۳۸	فصل پنجم - به کار بردن اصول آزادی
۲۹۳	پیوست ۱: دو نظر مهم انتقادی درباره مطالب این کتاب
۳۰۹	پیوست ۲: چهار مقاله دیگر از استوارت میل

## مقدمه بر چاپ دوم

جان استوارت میل ( فرزند ارشد جیمز میل )<sup>۱</sup> در بیستم ماه مه ۱۸۰۶ در لندن به دنیا آمد و در هشتم مه ۱۸۷۳ به سن ۶۷ سالگی در آوین یون ( فرانسه ) از دنیا رفت . آموزش و پرورش او از سه سالگی به بعد منحصراً تحت نظر پدر دانشمندش صورت گرفت . مراحل مختلف این تعلیم که جزئیات آن عقل انسان را خیره می کند ( و حتی غالباً باور نکردنی به نظر می رسد ) به قلم شیوای خود استوارت میل در کتابی که وی در شرح حال خویشتن نگاشته است موبمو شرح داده شده است<sup>۲</sup> . نوآموز

۱- در این شرح حال کوتاه متأسفانه ممکن نیست جیمز میل ( James Mill ) عالم اقتصاددان مشهور اسکاتلندی را به خوانندگان این کتاب معرفی کرد چونکه شرح حال وی محتاج رساله ای جداگانه است . او که از پیروان مکتب فلسفی بنتهام ( Bentham ) به شمار می رفت آثار قلمی بشمار دارد که از میان آنها « تاریخ هندوستان » ، « اصول اقتصاد سیاسی » ، و « تحلیل پدیده فکری بشر » را می توان نام برد . جیمز میل به سال ۱۸۳۶ موقعی که ۶۳ ساله بود از دنیا رفت .

۲- در سرتاسر این مقدمه قسمتهائی که میان هلال مضاعف ( گیومه ) قرار دارد عیناً از شرح حال خود جان استوارت میل ( بامقدمه به قلم پرفسور هارولد لسکی ) اقتباس گردیده است .

عنوان شرح حال : Autobiography of John Stuart Mill  
ناشر : مطبوعات دانشگاه آکسفورد Oxford University Press

جوان در درجه اول افکار و عقاید منطقی پدر را اقتباس کرد و سپس شیوه خاصی را که جیمز میل برای دفاع از آن افکار و عقاید بکار می برد یاد گرفت . اما پدر هرگز نکوشید که افکار خود را ، با استفاده از نفوذ پدری، مستبدانه به فرزندش تحمیل کند زیرا که جداً عقیده داشت ( و این عقیده را از همان دوران کودکی به پسر نیز تلقین کرده بود ) که انسان هرگز نباید مطلب یا ادعائی را فقط به این دلیل که از پدر یا بزرگسالان شنیده است باور کند و فقط موقعی مجاز به این امر است که امکان صحت آن مطلب را قبلاً در ترازوی عقل خود سنجیده و قانع شده باشد که آنچه شنیده است صحت دارد . پدر به پسر یاد داد که فکر خود را همیشه باز نگاهدارد و هیچ عقیده ای را فقط به این دلیل که خدا و پیامبران و قانونگذاران و زمامداران چنین گفته اند نپذیرد بلکه شخصاً در پیرامون آن عقیده تحقیق و بررسی کند ، به دلایل مخالفان گوش بدهد ، و اگر گفته های آنها را صحیح تر و معقول تر از آن خود تشخیص داد به عقایدی که مورد قبول حریفان است تسلیم شود . منطق توانای پدر الفبای آزادی را از همان بهار کودکی در لوح اندیشه پسر حک کرد و پسر نیز چنانکه خوانندگان این رساله خواهند دید تا پایان عمر به اندرز گرانبهای پدر وفادار ماند ، هیچ عقیده ای را که عقلش باور نکرد نپذیرفت ، از آزادی فردی که در زمان وی بازیچه احساسات تعصب آمیز مذهبی شده بود به شدت دفاع کرد و به قدرت هیچ مقامی که گفتارش متکی به منطق نبود تسلیم نشد .

موقعی که جان استوارت سه ساله شد پدرش شروع به یاد دادن زبان یونانی به وی کرد و فرا گرفتن این زبان تا هشت سالگی ادامه یافت . در این ضمن آموختن دستور زبان انگلیسی و علم حساب نیز به عنوان دو ماده فرعی به برنامه تحصیلی اش اضافه شد گرچه زبان یونانی ( که جیمز میل اهمیت خاصی برای آن قایل بود ) کماکان به عنوان ماده اصلی باقی ماند :

« ..... نیز در هفت سالگی بود که شش رساله اول افلاطون را بهمان ترتیب که از اتوفرون آغاز می گردد خواندم ولی فکرمی کنم که خواندن رساله ششم ( تئوکندوس ) کاملاً زاید بود و حقیقتاً می بایست از

برنامه تعلیماتیم حذف کرد چونکه فهم چنین رساله‌ای، در چنان سن و سالی، کاملاً برایم غیرممکن بود. اما پدرم نه تنها چیزهائی را که از عهدام ساخته بود بلکه چیزهائی را هم که خارج از حیطه امکانم بود از من مطالبه می‌کرد ....<sup>۱</sup>

سال بعد (یعنی در هشت سالگی) فراگرفتن زبان لاتینی نیز به برنامه سنگین تحصیلاتش اضافه شد:

«... فهرست کتاب‌های لاتینی که از هشت سالگی تا دوازده سالگی پیش پدرم خواندم تا آنجا که به خاطرمانده عبارتند از تمام آثار هوریس (به‌استثنای غزلیات)، قصه‌های فیدروس، اساطیر اوید، برخی از نمایشنامه‌های ترنس، دو یا سه کتاب از لوکرتیوس، خطابه‌های سیسرون، و نیز نامه‌های او به آتیکوس.

آثار ادبی یونانی که در این دوره خواندم عبارت بودند از ایلیاد و ادیسه هومر، یکی دو نمایشنامه از سوفوکل، آثار اوریپید و آریستوفان، تمام آثار توکودید و هر هفت کتاب از تاریخ گرنفن، قسمت زیادی از خطابه‌های دموستن، آثار اوسیان و لسوزیاس و نیز اشعار تئوقریدوس و آناکرئون، کمی از نوشته‌های دیونوزیوس، تاریخ پولیبیوس و بالاخره رساله سخنوری ارسطو...»<sup>۲</sup>

جیمز میل‌کودک نوآموز را رفیق و مصاحب دائمی خود قرار داده بود و هر روز صبح او را با خود به گردش در کشتزارهای اطراف می‌برد:

«..... در این گردش‌های صبحگاهی همیشه همراه پدرم بودم و در جزو خاطراتی که از مزارع سبز و گل‌های وحشی در ذهنم باقی مانده است این را نیز به یاد دارم که در ضمن قدم‌زنی تمام درس‌هائی را که روز پیش خوانده بودم برای پدرم پس می‌دادم.

در فاصله بین سنین دوازده و چهارده، آن‌عده از کتاب‌های لاتینی و یونانی که پیش پدرم خواندم اساساً طوری انتخاب شده بودند که نه تنها

۱- اتوبیوگرافی (متن انگلیسی) - صفحه ۵۵.

۲- همین شرح حال - صفحه ۹.

به تکمیل این دو زبان کمک کنند بلکه در عین حال افق فکر را نیز توسعه بخشند. بیشتر کتاب‌هایی که در این دوره خواندم عبارت از آثار سخنوران باستان - مخصوصاً آثار دموستن - بودند. قسمتی از خطابه‌های مهم سخنور اخیر را چندین بار خواندم و درباره هر کدام از آن‌ها ( به دستور پدرم) شرح موجزی که عصاره تحلیل‌شده مطلب رامی‌رساند نوشتم. نظریات و راهنمایی‌های پدرم، موقعی که این نوشته‌ها را روز بعد برایش می‌خواندم، فوق‌العاده برای ارشاد و باز کردن فکر مفید بودند. او نه تنها نظر مرا به سازمان‌های سیاسی آتن و به اصول حکومت و قانونگزاری آن شهر که غالباً از متن همین خطابه‌ها مستفاد می‌شد جلب می‌کرد بلکه در عین حال مهارت ناطقان را نیز به من گوشزد می‌ساخت.

نیز در این دوره بود که برای اولین بار قسمتی از رساله‌های مهم‌تر افلاطون مخصوصاً « جمهور » و « گورگیاس » و « پروتاگوراس » را خواندم. در دنیا متفکری که بیشتر از افلاطون مورد احترام پدرم باشد وجود نداشت و چون خود را مدیون افکار وی می‌دانست خواندن آثارش را به همه جوانان توصیه می‌کرد...<sup>۱</sup>

در این ضمن مواد دیگری هم به بر نامه تحصیلی جان استوارتمیل اضافه شد و پیش از اینکه پا به چهارده سالگی بگذارد با سه دانش مهم - منطق، اقتصاد، و روانشناسی - آشنا گردید.

هنگامی که چهارده ساله شد پدرش او را برای مدت يك سال به فرانسه فرستاد که پیش سر ساموئل بنتام ( برادر جرمی بنتام معروف ) زندگی کند. در عرض این يك سال او نه تنها به آموختن زبان و آشنائی با ادبیات و سیاست‌های فرانسه موفق شد بلکه در نتیجه سفرهایی که همراه میزبان خود به پیرنه و جاهای دیگر فرانسه کرد یکی از عاشقان خونگرم طبیعت و شیفته علم گیاهشناسی گردید.

در سال ۱۸۲۳ ( موقعی که هفده ساله بود ) با استفاده از نفوذ پدر شغلی در کمپانی هند شرقی پیدا کرد و این شغل را تا سال ۱۸۵۶ به عهده داشت و در آن سال ترفیع مقام پیدا کرد و به ریاست اداره اسناد و مراسلات

کمپانی هند شرقی منصوب گردید . دو سال بعد که کمپانی منحل شد وظیفه خطیر نوشتن عرضحال به پارلمان را که در چنین مواردی مرسوم است به جان استوارتمیل واگذار کردند و سندی که او تهیه کرد به قدری نافذ و مؤثر بود که لردگری آنرا به عنوان « عالی ترین نوشته سیاسی که در عمرش خوانده است » توصیف نمود . حادثه مهم دیگری که در زندگانی وی پیشامد کرد ازدواجش با بانو تیلر Mrs. Taylor در سال ۱۸۵۱ بود . این خانم و جان استوارتمیل پیش از اینکه پیمان زناشوئی ببندند سالها با هم دوستی و روابط نزدیک داشتند و نفوذ وی در آثار فکری و قلمی شوهرش ، چنانکه اتوبیوگرافی نشان می دهد و سطور اهدائی ( در مقدمه رساله آزادی ) تأیید می کند ، فوق العاده عمیق و وسیع بوده است .

جان استوارتمیل برای مدت کوتاهی عملاً وارد سیاست شد و از سال ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۸ نماینده رادیکال مجلس عوام بود ولی در دوره بعد انتخاب نگشت . نطق های پارلمانی وی ، نسبت به آثار قلمی اش ، چندان زیاد نیستند ولی نفوذ آنها ، به قراری که مطلعان نوشته اند ، خیلی زیاد بوده است چون همان قوه استدلال و نفوذ منطقی و عشق به آزادی که در نوشته های وی دیده می شود کم و بیش در نطق هایش هم منعکس بوده است . وکلای مجلس با کمال دقت و احترام به گفته های وی گوش می دادند و حتی مخالفان هم موقعی که جان استوارتمیل صحبت می کرد سراپا گوش می شدند . گلاستن نخست وزیر نامی انگلستان یک بار به یکی از دوستانش گفته بود : « موقعی که جان استوارتمیل در مجلس صحبت می کرد همیشه این طور احساس می کردم که به گفته های پیغمبری گوش می دهم . »

در عرض مدتی که نماینده مجلس بود سه هدف عمده را دنبال می کرد : حفظ منافع طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری انگلیس ، حق شرکت زنان در انتخابات و مسئله اصلاحات ارضی در ایرلند . آثار مشهور جان استوارتمیل ( با تاریخ انتشار آنها ) از این قرار است :

رساله درباره منطق که مشهورترین آثار مؤلف و به واقع شاهکار فکری او شمرده می شود ( ۱۸۴۳ ) ، رساله ای در باب برخی از مسائل حل نشده اقتصادی ( ۱۸۴۴ ) ، اصول اقتصاد سیاسی ( ۱۸۴۸ ) ، رساله درباره

آزادی ( ۱۸۵۹ ) ، رساله درباب حکومت نماینده مردم ( ۱۸۶۰ ) ، بررسی فلسفه سر ویلیام هامیلتن ( ۱۸۵۶ ) ، رقیب زنان ( ۱۸۶۹ ) ، سه مقاله درباره مذهب ( ۱۸۷۴ ) .

\*\*\*

در تاریخی که جان استوارت رساله آزادی را منتشر کرد ( ۱۸۵۹ ) جدال فکری بین کسانی که طرفدار آزادی فردی بودند و کسانی که می کوشیدند فرد را محکوم قدرت اجتماع سازند به صورت بزرگ ترین مسئله سیاسی روز و شدیدترین مناقشه اقتصادی قرن نوزدهم درآمده بود .

بخش عمده رساله جان استوارت میل ، همچنانکه خودش در مقدمه فصل اول اشاره می کند، مربوط به بررسی این موضوع و دفاع از آزادی فردی است . هر فرد انسانی در درجه اول این حق را برای خود ادعا می کند که باید آزادی فردی داشته باشد . به عبارت دیگر مشروط بر اینکه آزادی وی لطمه به آزادی دیگران نزند و مشروط بر اینکه خود وی از قوانینی که هدفش تأمین همین آزادی برای سایر افراد اجتماع است اطاعت ورزد ، در آن صورت باید حق داشته باشد که آزادانه فکر کند و اندیشه خود را آزادانه انتشار دهد و میل و سلیقه خود را آزادانه بکار اندازد . نیز باید آزاد باشد که دیگران را هم با خود همراه سازد تا به هدف های مشترکی که برگزیده اند جامعه عمل پیوشانند . این گونه آزادی ، آزادی اساسی بشر است .

در درجه دوم ، فرد آزاد مدعی آزادی سیاسی برای خودش می باشد و این ادعا نتیجه طبیعی آزادی فردی است زیرا پس از قبول آن اصل کلی که بشر در نحوه تفکر و روش کار خود ( به شرطی که مخل آزادی دیگران نگردد ) آزاد است ، نیز باید آزاد باشد که افکار خود را بی مانع و رادع انتشار دهد یا با دیگران برای بخش کردن آن افکار تشریح مساعی کند . باید به او آزادی داده شود که عقاید شخصی خود را درباره بهترین راه اداره امور کشورش بی پروا بگوید . و نه تنها از این حق مستفیض باشد بلکه باید حق داشته باشد که برای عملی کردن آن عقاید هر نوع جمعیتی که خواست تشکیل بدهد یا به هر جمعیتی که خواست ملحق گردد چون اگر قرار باشد که عقیده انسان همین طور در مغزش بماند و هرگز منشأ



اثری نگردد، یا اینکه فقط به صورت نطق‌های غرا ابراز شود ( بی آنکه صاحبش مجاز باشد آن‌ها را وارد مرحله عمل سازد ) چنین عقیده‌ای رعد و برقی بیش نیست که هیچگونه اثر محسوس عملی ندارد .

این آزادی گرانبهای فردی در انگلستان عهد جان استوارت میل از دوسو در معرض تهدید و خطر قرار گرفته بود . خطر اول نوعی خطر احتمالی ( ناشی از مداخله محتمل دولت‌ها ) بود ولی از آن سخت‌تر ، نیروی وحشتناک افکار عمومی بود که جان استوارت میل آن را خطرناک‌تر از نیروی دولت‌ها می‌شمرد . واقعیت این خطر در فصل اول کتاب آزادی به نحوی مؤثر نشان داده می‌شود و خواننده می‌بیند که تعدی افکار عمومی در بعضی موارد حتی از تعدی سیاسی هم خطرناک‌تر است . دولتی که نماینده اکثریت است هر قدر هم مجحف و زورگو باشد لاقبل اراده خود را به نام اکثریت بر اقلیت جامعه تحمیل می‌کند در حالی که افکار عمومی ( که غالباً ممکن است دچار اشتباه شود ) عرصه را بدون هیچ مجوز قانونی به آنهایی که استقلال عقیده دارند ( و بنابراین هم‌رنگ جماعت نمی‌شوند ) تنگ می‌سازد . خرافات مذهبی ، تعصب طبقاتی ، احساسات نژادی ، سنت خویش‌پرستی ، مهر و کین‌های اجتماعی ، همه در این ردیف هستند و موقعی که جزو روحیه مردم شدند یا افکار عمومی را از روی جهل و بی‌خبری برانگیختند ، از بزرگ‌ترین موانع آزادی فردی بشمار می‌روند .

\*\*\*

در فصل دوم کتاب آزادی که حساس‌ترین بخش این اثر فلسفی است از آزادی افکار و عقاید با دلایلی محکم و انشائی سلیس و شیوا دفاع می‌شود . در مقدمه این فصل ، مؤلف این فرض احتمالی را می‌پذیرد که دولتی که عقیده مخالف خود را در جامعه خفه کرده است واقعاً از طرف مردم انتخاب شده است و بنابراین در اجرای سیاست‌های خود از پشتیبانی و موافقت افکار عمومی بهره‌مند است . ولی این موضوع ( به عقیده جان استوارت میل ) بار مسؤولیت کسانی را که دست به این اجحاف بزرگ اجتماعی می‌زنند بهیچوجه سبک نمی‌سازد : زیرا :

« .... اگر همه افراد بشر - منهای يك نفر - عقیده واحدی

داشتند و تنها يك نفر عقیده‌اش با آن باقی بشریت مخالف بود ، عمل اینان که آن يك نفر را به‌زور خاموش کنند همان اندازه ناهق و ناروا می‌بود که عمل خود وی ، اگر فرضاً قدرت این را می‌داشت که نوع بشر را به‌زور خاموش کند .<sup>۱</sup>

جان استوارت میل سپس استدلال مشهور خود را که خلاصه آن در پائین نقل می‌شود بکار می‌برد و نشان می‌دهد که خاموش کردن افکار و عقاید همیشه برخلاف مصالح پایدار جامعه است . در این استدلال فرض بنیانی این است که خاموش کنندگان عقیده مخالف هیچکدام غرض شخصی ندارند بلکه مردانی شریف و درستکار هستند که روی نیت و ایمان خالص خود می‌کوشند از انتشار عقیده‌ای که آن‌را مضر تشخیص می‌دهند جلوگیری نمایند .

این گونه اشخاص موقعی که عقیده‌ای را خاموش می‌کنند البته منکر صحت آن عقیده هستند ولی چون خودشان مصون از اشتباه نیستند در حین اجرای عمل ممکن است عقیده‌ای را خاموش کنند که :

(۱) صحیح است ، (۲) اشتباه است ، (۳) نیمه‌صحیح و نیمه اشتباه است .

در مورد اول ، اگر اینان اشتباه کرده و عقیده مخالف خود را ( که صحیح است ) به‌زور خاموش کرده باشند در آن صورت با عمل خود بشریت را از کشف حقیقت محروم ساخته‌اند .

در مورد دوم که وضع معکوس مورد اول است ( به این معنی که عقیده جامعه صحیح است و عقیده مخالف آن که خفه شده است اشتباه ) باز هم عمل اختناق ضرر دارد چونکه در نتیجه اصطکاک حق و باطل ، سیمای حقیقت زنده‌تر و روشن‌تر دیده می‌شود .

در مورد سوم ( و این موردی است که اغلب پیش می‌آید ) فرض اساسی این است که « حقیقت » بین دو عقیده متضاد تقسیم شده است به این معنی که هر کدام از آن دو عقیده ، جزئی از حقیقت را در بر گرفته‌اند . در این مورد نیز ، به‌طوری که خود خواننده خواهد دید ، جان استوارت میل

به آسانی نشان می‌دهد که عمل خفه‌کنندگان عقاید تا چه پایه مضر، و خطرناک است .

\*\*\*

در نخستین صفحات فصل سوم بحث درباره آزادی عمل مطرح است ولی جان‌استوارت میل همچنانکه می‌شد از او انتظار داشت شرط مهمی به حق آزادی مردم در این باره می‌افزاید و آن این است که عمل يك فرد آزاد نباید آزادی و امنیت دیگران را دستخوش آسیب سازد .

« . . . هر نوع عملی را که بدون علت موجه به دیگران ضرر می‌زند می‌توان ( و در موارد مهم تر ، به طور حتم باید ) با نشان دادن احساسات مخالف ، و در صورت لزوم با فعالیت عملی مردم . تحت مراقبت گرفت . آزادی فرد تا این درجه باید محدود شود که وی مستوجب زحمت یا زیان برای دیگران نگرده . »<sup>۱</sup>

ولی قسمت عمده مطالب فصل سوم عبارت از حمله‌ای روشن و منطقی به آداب و رسوم جاری عصر است - یعنی به آن دسته از آداب و رسوم که معمولاً مانع از اخذ رسومی بهتر یا آدابی سودمندتر می‌گردند . تعصب جاهلانه خلق برای حفظ هر نوع رسم یا عادت کهن (چه خوب و چه بد) و نیز کوشش غافلانه آن‌ها برای تحمیل اجباری همان رسم و عادت بر باقی اعضای جامعه ، خطرهای بیشمار دارد منجمله این که راه را برای پیدایش حکومت دیکتاتوری که آماده است قیدها و رسوم مزمن اجتماع را به زور ( حتی در صورت لزوم به زور اسلحه ) بشکنند و از بین ببرد هموار می‌سازد . ظهور آتاتورک در ترکیه و تحمیل اجباری آداب و رسوم غربی بر ترک‌های متعصب آناتولی ، خود مثالی زنده از تحقق این وضع در قرن معاصر است . از این رو برای اینکه تعصب خام و افراطی مردم برای حفظ آداب و سنن گذشته به این گونه خطرات واقعی ( یعنی ظهور دیکتاتورهای ملی ) منجر نگردد بلکه جوامع بشری همان رسومی را که ممکن است سرانجام بر آن‌ها تحمیل شود در محیط آزادی کامل بپذیرند شرط صلاح و عقل هر دو این است که رهبران فکری اجتماع تا آنجا که قادرند تعصب جاهلانه خلق را

برای حفظ رسوم و خرافات کهن ضعیف کنند تا راه برای پذیرفتن رسم‌های سالم و نوین باز شود .

خطری که در بالا ذکر شد ، با اینکه خطری است حساس و واقعی ، ولی بهر حال ربطی به نظر مؤلف رساله آزادی ندارد بلکه از طرف عده‌ای از دانشمندان معاصر سیاسی ابراز شده است . جان استوارت میل در جبهه‌ای اخلاقی و فلسفی بر سنگر رسوم و عادات حمله می‌کند و دلیلش این است که دیکتاتوری رسوم و سنن ، ناقض اصل « آزادی سلیقه » است . مردم باید آزاد باشند که براساس تجربه شخصی خود هر نوع رسم و عادت را که بهتر تشخیص دادند به‌جای آداب و رسوم زمان خود قبول کنند . انسان نباید هر کاری را فقط به‌این دلیل که « اغلب اشخاص دیگر آن را می‌کنند » یا هر گونه رسم و عادت را فقط به‌این دلیل که « اکثریت خلق مجری آن هستند » بپذیرد . به‌عکس ، مردمان فهیم و آزاده را باید تشویق کرد که « همرنگ جماعت » نشوند و کارها را براساس تشخیص و ابتکار خود انجام دهند .

آخرین صفحات فصل سوم به مطالب عالمانه‌ای که در آن از روحیه افراطی شرقیان در زمینه « سنت‌پرستی » تنقید شده است اختصاص دارد : « .... قسمت اعظم دنیا ، اگر حق مطلب را بگوئیم ، تاریخی ندارد چونکه دیکتاتوری آداب و سنن قدرت خود را کاملاً مستقر کرده‌است و این وضعی است که در سرتاسر مشرق‌زمین حکمفرماست . در کشورهای شرقی رسوم و عادات ( درباره هر موضوعی ) جنبه حکم نهائی را دارد . معنای « عدالت » و « حقوق بشر » عبارت از مطابقت کامل و همرنگ شدن با « رسوم و سنن » است و هیچ‌کسی ، جز حکمرانی خودکام که از باده قدرت سرمست شده باشد ، به‌این فکر نمی‌افتد که در مقابل « منطق رسوم » ایستادگی ورزد و نتیجه را به‌چشم می‌بینیم . این ملت‌ها روزگاری می‌بایست از ابتکار و شخصیت فردی بهره‌مند بوده باشند چون‌با این گنجینه‌های ادبی و با این تجربه‌هایی که در بیشتر فنون زندگی دارند نمی‌شود فکر کرد که ناگهان با وضع کنونی قدم به‌عرصه تاریخ گذاشتند . تمام این چیزها را خود این اقوام درست کردند و در آن روزگاران که اینگونه کارهای بزرگ از

دستشان ساخته بود بزرگ‌ترین و نیرومندترین ملل عالم شمرده می‌شدند . ولی حالا چه هستند؟ اتباع و تحت‌الحمایه‌های قبایلی که نیاکان آنها موقعی که اجداد شرقیان برای خود کاخ‌ها و معابد با شکوه داشتند در جنگل‌ها به‌حال توحش بسر می‌بردند ! در آن تاریخ که این اقوام شرقی برای خود قدرتی داشتند نیروی آزادی و ترقی‌خواهی‌شان با رسوم و عاداتی که داشتند برابری می‌کرد و نمی‌گذاشت که عامل اخیر همه‌کاره شود ....»<sup>۱</sup>

نیز در همین قسمت از کتاب ، مؤلف به‌تنقید از نهضتی می‌پردازد که در زمان وی در انگلستان و در برخی از کشورهای دیگر اروپائی آغاز شده بود و می‌خواست که با یکسان کردن شرایط زندگی در جامعه و تعمیم امکانات مادی و ذوقی و فرهنگی میان توده‌ها ، راه رسیدن به‌مقامات حساس اجتماعی را به‌روی همگان باز کند و زندگانی طبقات مختلف را در اجتماع یکسان یا لاقلاً خیلی شبیه بهم سازد . حرارتی که جان استوارت میل هنگام تنقید از این وضع نشان می‌دهد شاید از نظر گاه امروزیان تاحدی ارتجاعی جلوه کند ولی نباید فراموش کرد که این لیبرال بزرگ قرن نوزدهم در آن تاریخ که رساله معروف خود را درباره آزادی می‌نوشت به‌علت معتقداتی که داشت با تعلیمات مکتب سوسیالیزم شدیداً مخالف بود و بسیاری از روش‌ها و فرضیه‌های بنیانی آن مکتب را مردود و زیان‌بخش می‌شمرد . اما در اواخر عمرش تحول زیادی از این حیث پیدا کرده و از خصومت سابقش نسبت به‌مسئله‌ای که آماج آن ( لاقلاً به‌ظاهر ) از بین بردن اختلاف طبقاتی است به‌نسبت قابل توجهی کاسته شده بود .

\*\*\*

در فصل چهارم کم‌کم به‌نتیجه نهائی کتاب نزدیک می‌شویم :

« پس حدقانونی حاکمیت فرد برخودش چیست ؟ قدرت جامعه از کجا آغاز می‌شود؟ چه قدر از زندگانی بشری باید به‌فرد و چه میزان از آن باید به‌جامعه اختصاص داده شود ؟

پاسخ همه این سؤالات این است که اگر هر کدام از طرفین آنچه را که بیشتر به‌منافعش ارتباط دارد دریافت کند سهم عادلانه خود را بدست

آورده است . آن قسمت از زندگی که منافع فرد در آن بیشتر است باید به فرد تعلق گیرد و قسمتی که جامعه در آن ذینفع تر است به جامعه .<sup>۱</sup> ولی اشکال مهم مسئله درینجا است که چگونه می توان میان قسمتی از رفتار فرد که تنها به خود وی مربوط است و آن قسمت از رفتارش که در مصالح دیگران اثر دارد فرق گذاشت . جان استوارت میل از ایراد و حرف حسابی کسانی که در تعیین گذرگاه این خط فاصل دچار اشکال هستند کاملاً آگاه است و در همان حالی که قوت برهان مخالفان را تصدیق می کند نیز نشان می دهد که دلایل آنها با اصولی که وی در کتاب خود وضع و تثبیت کرده است چندین مغایرتی ندارد .

اما مهم ترین دلیل مؤلف برای تخطئه کسانی که بی جهت در آزادی عمل دیگران مداخله می کنند این است که این قبیل اشخاص : « موقعی که در کار دیگران مداخله می کنند به احتمال قوی از روی اشتباه و در جای اشتباه دخالت می کنند . »

بقیه مطالب فصل چهارم عبارت از ذکر يك رشته مثال های حساس و واقعی است که اشتباهات اسفانگیز مداخله کنندگان و نیز صدعانی را که در نتیجه مداخله آنها عاید افراد بیگناه جامعه می شود به زنده ترین شکلی نشان می دهد و جزئیات آن را خود خواننده در فصل چهارم خواهد خواند.

\*\*\*

در فصل پنجم که آخرین فصل کتاب است درباره بکاربردن اصول آزادی بحث می شود و ما آن دو اصل اساسی را که در روابط جامعه نسبت به فرد یا در روابط فرد نسبت به جامعه باید رعایت گردد برای آخرین بار از زبان جان استوارت میل می شنویم :

**اصل اول** - هیچ فرد انسانی را نمی توان به علت اعمالی که انجام می دهد ( موقعی که آن اعمال به مصالح کسی ، جز مصالح خودش ، لطمه نمی زند ) مورد بازخواست اجتماع قرار داد .

**اصل دوم** - هر فرد انسانی به علت ارتکاب اعمالی که به مصالح دیگران لطمه می زند بازخواست شدنی است و اگر جامعه احساس کرد که

می تواند حرکات وی را با بکار بردن تنبیهات اجتماعی یا قانونی اصلاح کند ، در آن صورت مجاز است که هر کدام از این دو وسیله را که ضروری تشخیص داد در مورد وی بکار برد .....  
اما - و این امائی است که از نظر مؤلف رساله آزادی فوق العاده مهم است - :

« .... اما بهیچوجه نباید تصور کرد که چون تنها خسارت زدن به منافع دیگران ، یا احتمال وقوع آن خسارت ، می تواند دخالت جامعه را توجیه کند چنین دخالتی همواره موجه است . موارد زیادی هست که در آن فرد انسانی در حین دنبال کردن هدفهای موجه و قانونی خود ناچار می - شود که دیگران را دچار رنج و خسارت سازد یا اینکه آنان را از تحصیل منفعتی که به احتمال زیاد امید بدست آوردنش را داشتند محروم کند . اینگونه برخورد بین منافع افراد غالباً از سازمان های اساسی جامعه که از بیخ و بن خراب است ناشی می شود ولی تا موقعی که آن سازمان ها به حال خود باقی است اجتناب ناپذیر است و برخی از این خسارت ها تحت هر نوع تشکیلات اساسی اجتناب ناپذیر خواهد بود . »<sup>۱</sup>

در اواسط فصل پنجم موضوع بسیار جالبی که محدود بودن قلمرو آزادی فردی را نشان می دهد مطرح است به این معنی که آیا فرد آزاد حق دارد از آزادی خود صرف نظر کند و خویشتن را به شکل غلامی زر خرید به دیگران بفروشد ؟ آیا می شود آزادی را این طور تفسیر کرد که انسان آزاد باشد که از آزادی خود دست بردارد ؟ پاسخی که جان استوارت میل به این سؤال می دهد مطلقاً منفی است .

بقیه مطالب فصل پنجم به آن قسمت از نتایج آزادی که در زندگانی روزانه افراد مؤثر است تخصیص داده شده است . روابط همسران ، تعهدات متقابل آنها نسبت به یکدیگر ، بحث درباره این موضوع که آیا عاقدان پیمان زناشویی حق دارند رشته همسری را هر موقع که فکر کردند ادامه آن به صلاحشان نیست بگسلند ، حوزه اختیارات پدران بر اولاد ( مخصوصاً در مورد تعلیم و تربیت اینان ) ، آزادی تولید نسل ، و نیز یک

بحث کلی درباره آموزش و پرورش عملی ، همه این مطالب در فصل آخر کتاب آزادی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته اند .

آخرین بحثی که مؤلف در این کتاب پیش می کشد عبارت از اختیارات قانونی حکومت ها و میزان دخالتی است که اولیای مسؤول جامعه به حق می توانند در کارهای خصوصی افراد ( به قصد کمک کردن به آنها ) داشته باشند . نیز دلایلی که برضد اینگونه مداخلات وجود دارد به طور مفصل در این فصل بیان گردیده است . رساله آزادی با عبارات پائین ختم می شود :

« ارزش حقیقی هر دولت ، در طی زمان ، عبارت از ارزش افرادی است که دستگاه دولت را تشکیل می دهند و هر حکومتی که مصالح افراد خود را که عبارت از تربیت عقلی آنهاست به تعویق اندازد و از صعودشان به سطحی که اندکی بالاتر از سطح مهارت اداری است جلوگیری نماید یا اینکه نگذارد که اتباع کشور به این حد مطلوب ( که نتیجه تمرین و ممارست در جزئیات عمل است ) نزدیک گردند - به عبارت دیگر ، دولتی که سطح شخصیت افراد را عمداً به این منظور تقلیل دهد که از آنها ابزارهای مطیع تری ( حتی برای انجام هدفهای سودمند ) درست کند ، چنین دولتی سرانجام به کشف این حقیقت تلخ نایل خواهد شد که با مردان کوچک و بی اراده حقیقتاً هیچ کار بزرگ انجام شدنی نیست و آن دستگاه مطیع اجتماعی که دولت همه چیز را در راه ساختنش فدا کرده است به علت فقدان نیروی محرك در مغز ماشین های دستگاه - نیروئی که دولت آن را عمداً برای راحت شدن از غرش و سروصدای طبیعی ماشین ها از بین برده است - سرانجام ، بی آنکه امتیاز یا بهره ای نصیب سازندگان خود کرده باشد از کار و حرکت باز می ماند . »

تهران - دوم آذرماه ۱۳۴۸

جواد شیخ الاسلامی



## اهداء کتاب از طرف جان استوارت میل

به همسر فقیدش

این رساله را به روان زنی محبوب و ناکام که الهام بخش و تاحدی آفریننده بهترین آثار قلمی ام بود تقدیم می‌دارم . او در زندگانی من هم دوست بود و هم همسر . عشق آتشینش به حق و حقیقت قوی‌ترین محرك من و حس قدرشناسی اش بزرگترین پاداشم شمرده می‌شد . این کتاب ، نظیر تمام آن چیزهایی که در عرض سالیان دراز مصاحبت وی نوشته‌ام، محصول مشترك فکر و قلم ماست ولی متن رساله ، بدینسان که از نظر خواننده می‌گذرد، از این امتیاز بی نظیر برخوردار بوده که به وسیلهٔ زخم ، پیش از اینکه بمیرد ، مورد تجدید نظر قرار گرفته است .

بعضی از قسمت‌های مهم این کتاب را به منظور تجدید نظر دقیق‌تر به کنار گذاشته بودم ولی سرنوشت همه آنها اکنون این است که هر گر مشمول تجدید نظر دوم نشوند. اگر تنها این کار از دستم ساخته بود که نیمی از آن افکار و احساسات شریف را که با فنای وی نهفته و نگفته مانده است برای جهانیان تفسیر کنم سودی که از این رهگذر عاید دنیا می‌شد حاصل تمام آن چیزهایی را که در غیاب وی و بی استفاده از فکر بیماندش نوشته‌ام تحت الشعاع می‌ساخت .

اصل بزرگ و بسیار مهمی که تمام استدلالات این کتاب به آن بر می گردد همان اهمیت مطلق و اساسی بسط حیات بشر به صور گوناگون و مترقی و متنوع آن است .

**ویلهم فن هومبولد**

در کتاب حوزه عمل و وظایف حکومت

## فصل اول

### دیباچه کلام

درین رساله نمی‌خواهیم از « آزادی اراده » که بدبختانه قطب مخالف نظریه‌ای است که به‌خطا « جبر و ضرورت فلسفی » نامیده شده است گفتگو کنیم . منظور از کلمه آزادی درینجا آزادی مدنی یا آزادی اجتماعی است . در ضمن این رساله می - خواهیم ماهیت و حدود قدرتی را که جامعه از روی حق می‌تواند درباره فرد اعمال کند مورد بررسی قرار دهیم . با اینکه این مسئله تاکنون کمتر به‌صورت کلی بیان شده و تقریباً هرگز در معرض بحث و کنکاش عمومی قرار نگرفته است ، به‌علت آن پیوند زیر قشری که با اغلب موضوعات و مسائل جدلی قرن ما دارد درس‌نویشت نهائی کلیه این مسائل به‌نحوی عمیق مؤثر است و ازین‌رو تقریباً می‌شود گفت که مسئله حیاتی عصرهای آینده خواهد شد . خود مسئله نه تنها به‌هیچ‌وجه تازگی ندارد بلکه به‌حدی کهن‌سال است که به‌یک تعبیر نوع بشر را از قدیم‌ترین زمان‌ها تاکنون منشعب

کرده است ولی در مرحله خاصی از پیشرفت بشری که نژادها و جامعه‌های متمدن‌تر اکنون قدم به آن گذاشته‌اند مسئله کهن دوباره ( و این بار تحت شرایطی نوین ) سر بلند کرده است و راه علاج دیگر و اساسی‌تری از ما می‌خواهد .

در بخشی از تاریخ ملل جهان که آشنائی ما با آن قدیمی‌تر است - مخصوصاً تاریخ ملل یونان و روم و انگلستان - کشمکش بین آزادی و قدرت برجسته‌ترین فصول سرگذشت ملی این اقوام را تشکیل می‌دهد . در زمان‌های قدیم این کشمکش عبارت از مبارزه‌ای بود که بین اتباع یک کشور ( یا طبقه‌ای از همان اتباع ) و حکومتشان صورت می‌گرفت . معنای آزادی در آن تاریخ بطور خلاصه عبارت از حفاظت افراد در مقابل اجحاف زمامداران سیاسی بود . در نظر مردمان آن دوره ( بجز در مورد برخی از حکومت‌های ملی یونان باستان ) زمامدارانی که بر آنها حکومت می‌کردند لزوماً می‌بایست با طبقه مردم دشمنی داشته باشند . در آن ایام نیروی حاکمه عبارت از فرمانروائی منفرد ، قبیله‌ای حاکمه ، یا طبقه‌ای حاکمه بود . اینان قدرت خود را از راه ارث یا در نتیجه فتوحات به‌چنگ آورده بودند و به‌هر تقدیر آنرا بسته به‌خوش آیند مردمی که بر آنها حکومت می‌کردند نمی‌دانستند . چیرگی و برتری زمامداران از همین رهگذر تثبیت شده بود که توده مردم یا جرأت نمی‌کردند یا اینکه مایل نبودند برای درهم شکستن آن برتری نبرد کنند و حالا اقدامات احتیاطی آنها در مقابل استعمال ظالمانه قدرت هرچه می‌خواست باشد خود